

سوره فلق (۱۱۳)

ارتباط با سوره قبل

پس از اعلام موضع صریح و قاطع پیامبر و مسلمانان در برابر افکار و عقاید شرک‌آمیز که در سوره اخلاص به آن فرمان داده شده است (قل هو الله احد...)، در این سوره که سپری در برابر شرور و صدمات مشرکین محسوب می‌شود، راه پناهندگی (استعاذه) به پروردگار پاره‌کننده پرده‌های تاریکی (قل اعوذ برب الفلق) را از شر آنچه خلق کرده، از شر شب تاریک جهل و جور و جمود آنگاه که مسلط و مستقر می‌گردد، و از شر حسود آنگاه که حسادتش تحریک می‌شود، نشان می‌دهد. به این ترتیب قرار گرفتن این سوره بدنبال سوره اخلاص پیوند ظریفی را میان ارائه منطق و تز توحیدی و راه تضمین آن آشکار می‌سازد. خداوندی که «رب الفلق» است و تدبیر کننده رشد و کمال پدیده‌ها و سرور تربیت کننده مخلوقات، همچنانکه پرده شب را با نیزه نور می‌شکافد و با فجر و فلق سپیده‌دم، روشنائی و گرمای روز را بر خلائق می‌گستراند، پرده‌های تاریک باطل و شر را با نور ایمان و عمل مردان اهل حق و خیر می‌شکافد و صبح صادق را در جوامع پدید می‌آورد، بنابر این گرچه به هنگام تلاوت آیات سوره اخلاص در اولین سالهای بعثت سایه شوم ابوسفیانها همچون «غاسق اذا وقب»، بر همه جا گسترده و تبلیغات و فرهنگ مبتنی بر سحر و جادو و طلسم و طالع بینی حاکم، همچون گره کوری بر دست و پای افکار و عقاید مردم بسته شده بود (و من شر النفاثات فی العقد)، و تنگ‌نظری و حسادتهای قومی و خانوادگی میدان به مردان مؤمن نمی‌داد (و من شر حاسد اذا حسد)، با اینحال پیامبر و مؤمنین وظیفه داشتند در آن شرایط شرخیز، چشم امید به عنایت «رب الفلق» و شکافته شدن پرده‌های ضخیم سه‌گانه داشته باشند و طلوع صبح صادق را انتظار کشند، و چنین است که سوره فلق بدنبال سوره

اخلاص آمده است.

در شرح سوره قبل گفته شد مرز میان شرک و توحید تلقی عملی «ربوبیت» الله در عالم انسانها است. از آنجائیکه در سوره قبل مبانی اساسی توحید تبیین گردیده است، در این سوره راه تحقق آنرا در مجتمع ایمانی از طریق پناهندگی به «رب» نشان می دهد. مشرکین علی‌رغم ایمان به «الله»، ربوبیت او را در «ارباب متفرقون» جستجو می کردند و نفع و ضرر را بدست قدرتمندان حاکم می دیدند. اینک ایمان آورندگان به این نهضت توحیدی که ندای «قل هو الله احد» را سر داده اند، اگر می خواهند در این مسیر خالصانه گام بردارند، باید به «رب» پناهنده شوند و دست مهربان تدبیر و تربیت او را دائمی و مستمر بر سر خویش ببینند.

در ضمن این سوره با سوره تبت نیز (که قبل از اخلاص قرار گرفته است) بگونه ظریفی ارتباط دارد. اگر در سوره فلق راه نجات از انواع شرور را نشان داده است، در سوره «تبت» مصداق مشخص و معین آنرا در ابی لهب و همسرش سراغ می دهد. از میان شخصیت های مشرک و معاند و مخالف پیامبر بنظر نمی رسد کسی همانند ابی لهب اینطور اسیر و محکوم بندها و پرده های ضخیم و تیره تعصبات جاهلانه (غاسق اذا وقب) آن عصر بوده باشد، همسر او نیز که آتش بیار معرکه و تحریک کننده اش در این توطئه ها بود، مصداقی از «نفاثات فی العقد» بشمار می رفت که آنهم با صیغه مؤنث (نفاثات) استعمال شده است.^۱

در مورد حسادت ابی لهب نیز (و حاسد اذا حسد) همیتقدر کافی است یادآوری نمائیم که او علی‌رغم آنکه عموی پیامبر، پدر دامادهای او و... بود بیش از دشمنان دیگر با آنحضرت دشمنی می کرد. اگر سایر مخالفین پیامبر، که عمدتاً از بنی امیه و بیگانه با بنی هاشم بودند، بدلیل رقابت و عداوت با او درگیر می شدند، ابی لهب بدلیل «حسادت» بر آنحضرت دشنام می گفت.

پناهندگی به رب

دو سوره انتهای قرآن با فرمان: «قل اعوذ برب...» به پیامبر اکرم آغاز می گردد. گفتن چنین کلامی نه فقط تلقینی شخصی به نفس خود، که اعلام خبر و اتخاذ موضعی در برابر

۱. به گفته ابو مسلم «النفاثات زنانی اند که آراء مردان را به خود جلب می نمایند و آنها را از مرادشان برمی گردانند، زیرا از عزم و رأی به عقد تعبیر می شود...». برخی از مفسران نفاثات را به جادوگری زنان تعبیر کرده اند در حالیکه در آن دوران بنظر می رسد مردان بیش از زنان در این کار بوده اند.

مشرکان است، که معمولاً به هنگام گرفتاری و مصیبت به «جن» پناهنده می شدند^۱ و نیروهای ناپیدا را دافع و شرور می پنداشتند. معنای «عوذ» در حریم کسی درآمدن و پناهنده شدن از شر و زیان می باشد که برحسب جهان بینی و اعتقاد هر انسان موضع و ملجأ متفاوتی پیدا می کند، مشرکان چون باوجود ایمان به «الله»، ربوبیت او را نسبت به عالم انسانها، واگذار شده به فرشتگان (جن ها، نیروهای ناشناخته) تصور می کردند، در گرفتاریها به آنها پناهنده می شدند و عملاً آنها را «رب» خویش می پنداشتند، اما در این سوره به پیامبر فرمان داده می شود به «رب فلق» که پروردگار همه پدیده ها و شکافنده هر قشر و پرده تاریک کننده و بازدارنده پدیده ها از ظهور و بروز و رشد و کمال است، پناهنده می شود تا به نور نجات و رهائی از گرفتاریها برسد.

در قرآن کریم ۷ بار از پناه بردن انسان با توسل به نام نیکوی «رب»، ۷ بار با نام جلاله «الله» و یکبار با نام نیکوی «رحمن» یاد کرده است^۲ که بیشترین پناهندگی ها از شر شیطان و وسوسه های او است^۳. منشأ این شرور گاهی خارجی، مثل فرعونها و مستکبرین^۴، و اغلب داخلی و از عوارض نفسانی می باشد. بطوریکه بیشترین مورد پناه بردن به خدا هنگامی توصیه شده است که انسان در برابر مخالفین خود تحریک به شدت عمل و خشونت می گردد و شیطان او را به انتقام و دشمنی و دشنام وامی دارد^۵. از موارد دیگر پناه بردن به خدا، جهل^۶ (حاکمیت احساسات بجای عقل)، نادانی^۷، حاکمیت شهوات^۸، قانون شکنی^۹، ولایت شیطانی و شرک^{۱۰} و ... می باشد و بطور کلی آیاتی که در قرآن کریم پناه بردن به خدا را مطرح نموده است عمدتاً منشأ شر و علت پناهندگی را نفس خود انسان سراغ

۱. سوره جن آیه (۳۶) و انه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادهم رهقاً (همانا مردانی از آدمیان هستند که به مردانی از جن پناه می برند. پس (با)ینکار) گرفتاری شان افزوده می گردد.
۲. ۷ بار توسل به نام رب عبارتند از سوره ها و آیات (۱۱/۴۷ - ۱۶/۹۸ - ۲۳/۹۷ - ۴۰/۲۷ - ۴۴/۲۰ - ۱۱۳/۱ - ۱۱۴/۱). و ۷ بار توسل به نام «الله» عبارتند از (۲/۶۷ - ۷/۲۰ - ۷۹ - ۱۲/۲۳ - ۱۶/۹۸ - ۴۰/۵۶ - ۴۱/۳۶) و یکبار توسل به نام رحمن آیه ۱۸ سوره مریم می باشد.
۳. سوره های ۴۱/۳۶ - ۳/۳۶ - ۷/۲۰۰ - ۱۶/۹۸ - ۲۳/۹۸ - ۴۱/۳۶
۴. سوره های ۴۰/۲۷ - ۴۰/۲۷ - ۴۴/۲۰
۵. سوره های ۴۱/۳۶ - ۷/۲۰۰ - ۱۶/۹۸ - ۲۳/۹۷ - ۴۱/۳۶
۶. ۲/۶۷. ۶
۷. ۱۱/۴۷. ۷
۸. ۱۹/۱۸ و ۱۲/۲۳. ۸
۹. ۱۲/۷۹. ۹
۱۰. ۴۰/۵۶. ۱۰

می دهد که زمینه اصلی تحریک شیطان می باشد. گرچه در این سوره بخصوص از شروری نام می برد که جنبه خارجی دارد و راه نجات از آنها را در پناه بردن به «رب فلق» نشان می دهد.

گویا منظور از «فلق» که در این سوره با الف و لام معرفه و معهود آمده است، همان فلق صبحگاهی باشد که پرده شب با نیزه نور شکافته می گردد و خورشید خندان از ورای افق سر زده و زمین را روشن می سازد. با اینحال معنای فلق عام تر از این مصداق بوده، شکافتن هر پرده و پوسته‌ای را از پیرامون پدیده‌ای که آماده ظهور و بروز شده است برای تحقق رشد و نمو نشان می دهد. بنابر این خداوند هم «فالق الاصباح»^۱ است و هم «فالق الحب و النوی»^۲ (شکافنده دانه و هسته). گرفتاریها و شرور نیز همچون پوسته و هسته حبوبات و میوه‌جات مانع موقتی برای رشد و نمو نفس انسان می باشند. این موانع که ممکن است خارجی و عارضی (همچون عوامل محیطی و مستکبرین) یا داخلی و ذاتی (وسوسه‌های نفسانی و تحریکات شیطانی) باشند، جز به نیروی «رب» که پروردگار شکافنده هر پوسته مانع و مزاحم می باشد (رب الفلق) امکان پذیر نمی باشد. بنابر این پیامبری که در ابلاغ رسالت و پیشبرد نهضت توحیدی اسلام مواجه با پرده‌ها و قشرهای جهل و جور و خرافات مشرکین است، باید به چنین پروردگاری پناهنده شود: قل اعوذ برب الفلق.

شرور و نسبیت آن

اولین موضوعی که باید از آن به «رب الفلق» پناهنده شد، شروری است که از آنچه خدا خلق کرده برمی خیزد (من شر ما خلق). در اینجا این سؤال مطرح می شود که مگر به خداوند سبحان که منشأ خیر و رحمت است، آفرینش شر را هم می توان نسبت داد و مگر او خود توانائی دفع شر را نداشته است؟ جواب این است که در آیه فوق شر را ناشی از خلق دانسته است نه از خدا (من شر ما خلق)، که او منشأ خیر است. خیر و شر اصولاً اموری نسبی و موقت هستند که واقعیتی در عالم خارج نداشته و برحسب شرایط و اوضاع هر موجود تغییر می کنند. مثلاً گرگ از نظر گوسفند حیوانی ظالم و متجاوز و بنابر این «شر» است درحالیکه دریدن گوسفند نیاز طبیعی گرگ بوده و برای او «خیر» محسوب می شود. پس نفس گرگ شر نیست بلکه شر از او نسبت به گوسفند سرمی زند (من شر ما خلق). همینطور باد و باران و برف و سرما که لازمه حیات طبیعت و سراسر «خیر» می باشد،

۱. انعام ۹۶

۲. انعام ۹۵

می‌تواند برای کسی که سرپناه و لباس کافی نداشته باشد «شر» محسوب گردد. اگر لحظه‌ای اموری را که شر می‌پنداریم در ذهن خود مرور دهیم متوجه می‌شویم که تمامی آنها نسبت به وضعیت خود ما شر بنظر می‌رسند و ذاتاً شر نیستند، حتی در دوران مختلف زندگی نیز خیر و شر بودن برخی از آنها تابعی از حالات متغیر سنی می‌باشد^۱. برخی مکاتب شرک، دوگانگی و ثنوتی برای جهان قائل شده و با نسبت دادن شرور به شیطان، برای او موقعیتی مستقل و ذاتی در هستی قائل شده‌اند. درحالیکه در اسلام خداوند را خالق شیطان و مهلت‌دهنده به او برای اغوای گمراهان، تا مدتی معین، برای آزمایش و امتحان و ابتلای بندگان معرفی کرده است. پس امتحان (هر نوع آن) نیز در عین آنکه سخت و محنت‌آور و ظاهراً «شر» است، در واقع «خیر»ی می‌باشد که از زاویه راحت‌طلبی شر می‌نماید. مصیبت‌ها و مزاحمت‌هایی که بر مؤمنین وارد می‌گردد، و مقابله‌ها و مبارزات با متجاوزین، گرچه شر و ناپسند بنظر می‌رسد، ولی امتحانی برای پیدایش مؤمنین مجاهد، موحد می‌باشد و از این نظر «خیر» محسوب می‌گردد. پس خیر و شر دیدن امور بستگی به زاویه نگرش انسان دارد. اگر خدا را «رب العالمین» بدانند و همه حوادث و اتفاقات نیک و بد را از مشیت او بشناسند، بر موج مصیبت‌ها و محنت‌ها سوار شده، طوفان حوادث را امتحان و ابتلائی برای کشتی وجود خویش تلقی می‌نمایند و می‌کوشد با صبر (پایداری و مقاومت در برابر امواج) و شکر (بهره‌برداری از امکانات و نیروی باد) بر حرکت در مسیر مستقیم بسوی ساحل فوز و فلاح ادامه دهد و باد مخالف درهم شکننده (شر) را با تغییر و انعطافی که در زاویه برخورد بادبان با طوفان و با گردش سکان بوجود می‌آورد تجزیه کرده و (مؤلفه) آنرا بسود خود (خیر) درآورد. این نظری است ربوبی به پدیده‌ها و حوادث عالم، که شر را وسیله رشد و تربیت می‌بیند و همه جا دست تدبیر «رب» را که جز خیر و حکمت از آن سر نمی‌زند مشاهده می‌نماید. اما اگر آدمی محکوم و محیط حوادث گردد و برای مصیبت‌ها منشأ و مصدری ربوبی نیابد، خود را در برابر امواج آن می‌بازد و هلاک می‌گردد. راه نجات از این تنگ‌نظری و محدودبینی، همان پناه بردن به حریم «رب» و امنیت یافتن در پرتو انوار هدایت بخش ایمان به ربوبیت است. در این حالت بجای یأس و انفعال و دل‌مردگی، در هر حادثه و مصیبتی زمینه‌ای از خیر و کمال می‌بیند و با سعه صدر و ظرفیتی غیرقابل تصور به استقبال هر مسئولیت خطیری که خداوند مقدر فرموده می‌شتابد!

آدم منفعل از روی نادانی چیزی را مکروه و ناپسند می‌شمارد که «خیر» او در آن است و

۱. مثل مراقبت دائمی و دخالت پدر و مادر در امور اطفال که خیر می‌باشد ولی پس از بلوغ و جوانی ادامه افراطی آن موجب سلب اعتماد بنفس یعنی «شر» می‌گردد.

به چیزی دل می‌بندد که برای او «شر» است (عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون - بقره ۲۱۶)، بخل ورزیدن و امساک از انفاق را به «خیر» و مصلحت زندگی خویش می‌بیند، درحالیکه برای او «شر» واقعی است (ولا تحسبن الذین یبخلون بما انا هم الله من فضله هو خیر لهم بل هو شر لهم - آل عمران ۱۸۰)، از روی عجله و بینش شتابزده دنیائی خود همچنان که در خواست «خیر» می‌کند بنادانی «شر» را می‌طلبد (و یدع الانسان بالشر دعاؤه بالخیر و کان الاتسان عجولاً). اما هنگامیکه گرفتار شر می‌شود یکسره خود را می‌بازد و مأیوس می‌گردد (و اذا مسه الشرکان یؤسأ). او به خیر و شر اصالت و استقلال ذاتی می‌دهد، درحالیکه هر دو اموری نسبی و وابسته به خدا بوده همه انسانها را در مسیر رجعت بسوی خویش مبتلا به چنین «فتنه» ای می‌نماید:

و نبلوکم بالشر والخیر فتنه و الینا ترجعون (مؤمنون ۳۵).

انواع شرور

در این سوره علیرغم کوتاهی آن، چهاربار کلمه «شر» بکار رفته است درحالیکه در هیچیک از سوره‌های بلند قرآن بیش از دو بار این کلمه تکرار نشده است. اولین شری که نشان داده شده است همان شری است که برحسب موقعیت و شرایط ممکن است از آنچه خدا خلق کرده نسبت به ما سر بزند (من شر ما خلق). پس از آن بطور استعاره و تمثیل از شر تاریکی متراکم و فراگیری یاد می‌کند که همه روزنه‌های نور امید را می‌پوشاند و تسلط مطلق و کامل بر محیط و مردم پیدا می‌کند. در قرآن «غسق اللیل» در برابر «دلوک الشمس» قرار داده شده است که اولی اوج تاریکی و تسلط شب در دورترین فاصله هر نقطه زمین با خورشید (نیمه شب)، و دومی اوج روشنائی و تسلط روز در نزدیکترین فاصله آن با خورشید (ظهر شرعی) را نشان می‌دهد و شگفت اینکه در برابر این دو پدیده بظاهر متضاد، «فجر» را (همچون فلق) معرفی کرده است^۱. (اقم الصلوة للذلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهوداً)، نظامات ظلم و جوری که همچون پرده تاریک شب، در خاموشی نور ایمان و عمل مردان خدا، بر جوامع چیره می‌شوند، همان «غاسقانی» هستند که چنگال ظلم خود را در میان بندگان خدا فرو می‌برند (اذا وقب)، اما اگر امید به طلوع «فجر» و «فلق» ربوبی در دل‌های مؤمنان زنده باشد، با پناه بردن به حریم ربوبیت او می‌توانند

شب تیره خود را به صبح صادق برسانند.

اما نفاثات در عقد که تمثیلی از دمیدن جادو گرانه در گره‌های محکم برای سست کردن و گشودن آنها است، در زمانی مطرح می‌شود که جهل مردم، آنها را به پناه بردن به سحر و جادو و کهانت، به هنگام گره خوردن مشکلات و بن بست مسائل وادار می‌کرده است. این تشبیه لطیف که در قالب استعاره بیان شده است، تبلیغات ماهرانه و ظریفی را نشان می‌دهد که دشمنان اسلام همچون ابی لهب‌ها، به همکاری همسران فتنه‌انگیز خود که هیزم بیار آتش فتنه بوده‌اند. (و همواره هستند و خواهند بود) علیه پیامبر (ص) و مسلمین برپا می‌کردند و به این وسیله در گشودن گره‌های عقیده (نفاثات فی العقد) و ایمانی که با گسترش اسلام محکم و تابیده می‌شد^۱ می‌کوشیدند. چنین تلاشها و ترفندهائی امروزه نیز به شکل بسیار پیچیده‌تر و هنرمندانه‌تری توسط ارباب زر و زور و تزویر که پاسداران نظام شرک بخاطر تأمین منافع دنیائی خود هستند علیه هرگونه حرکت توحیدی بکار می‌رود. و مبارزه اهل «عقیده» و پیوندخوردگان با خدا و خلق، علیه اهل بریدگی و بی بندوباری، که در تحمیق و فریب خلق و گشودن گره‌های ایمانی آنان ماهرانه می‌کوشند، جدی‌تر از گذشته، همچنان ادامه دارد.

و بالاخره آخرین شُری که پیامبر (ص) و مسلمانان باید از آن به دامان رب الفلق پناهنده شوند، شر حسود است که وقتی حسادتش تحریک شود فتنه‌ها برپا می‌کند. (و حاسد اذا حسد)، نمونه چنین حسودانی ابی لهب است که با وجود همخونی و خویشاوندی با پیامبر، علیه برادرزاده خود که پدرزن پسرانش نیز محسوب می‌شد به تحریک و توطئه می‌پرداخت. انگیزه ابوجهل‌ها و ابوسفیانها دشمنی و رقابت قومی بود، اما ابی لهب که از بنی هاشم بشمار می‌آمد از آتش حسادت می‌سوخت که چرا مقام و منزلت برادرزاده جوانش بر او فزونی یافته است. حسادت همچون مار سرد و خفته‌ای در نهاد آدمی است که حس و حرکت آن با گرمای آتش دشمنی‌ها آغاز می‌گردد و به این دلیل هم پناه بردن از شر حسود با قید «اذا حسد» مقید شده است.

قرآن کریم از حسادت بنی اسرائیل نسبت به مردمی که پیامبر اسلام در میان آن

۱. قرآن پیمانها را عقود (گره‌ها) معرفی می‌نماید: (اوفوا بالعقود)، ازدواج را عقد و گره‌نکاح می‌شمارد: (عقده النکاح) و سوگند خوردن جدی‌را با کلمه عقد توصیف می‌نماید: (ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان - مائده

برانگیخته شده بود شاهد می‌آورد^۱ و میل شدید آنها را بر بازگرداندن مسلمانان از ایمان به کفر، که از حسادت درونی آنان ریشه می‌گرفت (و می‌گیرد) نشان می‌دهد^۲. به این ترتیب شاید بتوان گفت این شر که در انتهای سوره فلق از آن یاد شده، اشاره به تبلیغات، توطئه‌ها، تحریکات و تجاوزاتی داشته باشد که از ناحیه اهل کتاب (یهود و نصاری)، یا صهیونیسم و امپریالیسم به تعبیر امروزی) متوجه مجتمع ایمانی می‌گردد و مسلمانان باید در برابر چنین شری به پناهگاه مقام ربوبی که رب الفلق یعنی شکافنده همه پرده‌ها و موانع رهائی و رشد است پناهنده شوند تا از تاریکی‌ها به نور برسند.

۱. نساء (۵۴) ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله...

۲. بقره ۱۰۹ - و کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم...